

قدرت مطلقه خداوند بر انجام ناممکن

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

در باب قدرت مطلقه حق سبحانه و تعالی که از نتایجش قدرت مطلقه فعلیه است، قدرت مطلقه ذاتیه که از نتایجش قدرت مطلقه فعلیه است، بحث زیاد است. امروز سرجمع و اساس‌های بحث را عرض می‌کنیم و در سال آینده تحصیلی اگر زنده بودیم، ادامه می‌دهیم ان شاء الله. مقادیری از زیربناهای بحث را حضور برادران عرض کردیم، حال در آن سؤالی که از معصوم (ع) شد که آیا خدا می‌تواند کره زمین را در تخم‌مرغی قرار بدهد که نه تخم‌مرغ بزرگ شود و نه دنیا کوچک شود؟ یکی از جواب‌ها این بود که چه کسی اقدر است از خداوند که می‌تواند زمین را تلطیف کند و داخل تخم‌مرغ بکند و تخم‌مرغ هم بزرگ نشود. معنای این برای ما معلوم بود. یعنی تخم‌مرغ از نظر حجم بزرگ نشود، ولی از نظر وزن چرا و کره زمین هم از نظر وزن کوچک نشود، کم نشود و اما از نظر حجم کوچک گردد.

یکی از امتیازات حق سبحانه و تعالی صمدیت است، صمد یعنی «لَا جَوْفَ لَهُ»^۱ ذاتی است که در این ذات... تعبیر «در» هم مسامحه‌ای است. ذاتی است که در این

۱. تفسیر فرات الکوفی، ص ۶۱۷.

ذات جوفی نیست، نه جوف جسمانی که جسم نیست و نه جوف روحانی که روح نیست و نه جوف تجردی که مجرد جوف ندارد، چون حد ندارد، چون روح ندارد، اندرون ندارد، حدود هندسی ندارد، حدود مادی هرگز برای مجرد نیست. یکی از خصوصیات که از برای هر ماده‌ای هست با هر چهره‌ای و با هر وضعی، ماده اولیه یا غیر، این است که جوف دارد، جوف دارد به این معنا که حداقل ترکب ماده را که شما در نظر بگیرید که یا دو جزء است یا فرض کنید سه جزء، این دو جزء یا سه جزء طوری درهم فشرده نیست که اصلاً فاصله‌ای بین آنها نباشد. اگر طوری فشرده شود که فاصله بین این اجزاء مرز اول ماده نباشد، ماده، لاماده خواهد بود.

ماده بعضی خصوصیات ذاتیه دارد که لازمه مادیت ماده است و بعضی خصوصیات عرضیه دارد. ما با خصوصیات عرضیه ماده بحثی نداریم، با خصوصیات که ماده را ماده می‌کند و اگر هر یک یا همه آنها نباشند، ماده منعدم خواهد بود مانند قبل از ایجاد اصلی، ما آنها را بحث می‌کنیم. یکی حرکت بود، ترکب بود، تغیر بود، زمان بود. البته اینها متتابع هستند، محور اصلی ترکب است که تغیر را به دنبال دارد، زمان را به دنبال دارد، آن چهار پایه‌ای که چهار پایه اصلی مادیت ماده است، زیربنای آنها عبارت است از ترکب و این ترکب چگونه است؟ ما دو نوع ترکب فقط فرض می‌کنیم: یک نوع ترکب که این دو یا سه جزء کیان اصلی ماده به گونه‌ای با هم ادغام شده‌اند که هرگز فاصله‌ای وجود ندارد نمی‌شود، ماده اجوف است. علم هم این مطلب را می‌گوید که ماده یعنی حرکت، انیشتین می‌گوید: ماده یعنی حرکت. ماده ملازم با حرکت است، این یک نظر، ماده یعنی حرکت، نظر دیگر، منتها حرکت، حرکت محسوس و ملموس و این حرف‌ها که نیست و این حرکت تغیر را به دنبال دارد و این تغیر زمینه است از برای زمان. مراحل حرکت، مراحل تغیر، مراحل زمان، مانند مراحل ترکب فرق می‌کنند.

- [سؤال]

- دیدنی نیست، ما غیردیدنی عرض کردیم. دیدنی و غیردیدنی. فرمایش معصوم (ع) که خداوند قادر است که کره زمین را طوری تلطیف کند که داخل تخم مرغ قرار بگیرد. ما این حد را فهمیدیم، اما آیا حد دارد ادغام کردن اجزاء ماده؟ اجزاء عنصری، بعد اجزاء مولکولی، بعد اجزاء اتمی، بعد اجزاء اتمی، در آن آخرین مرز موجودیت ماده که زوجین است، هنوز نفهمیدیم و هیچ وقت نخواهیم فهمید، این

زوجین که اصل ترکیب است و این اصل ترکیب که در بُعد اقل دو است و بالاتر سه، حالا دو یا سه، آن چند جزئی که بودن آنها با هم معنا می‌دهد و حقیقت می‌دهد به موجودیت ماده، با هم آمده‌اند و با هم خواهند رفت، جدایی‌پذیر نیستند از هم، مگر به موازات جدایی ماده از وجود. این را قبلاً مفصل بحث کردیم، اما حال مطلب دیگری می‌خواهیم عرض کنیم.

آیا می‌شود این اجزاء طوری در هم ادغام شوند که میانی نباشد، میان‌تهی نباشد؟ ولو تهی یک در هزاران برابر بالاتر، تهی در یک میلیارد پایین‌تر. اگر فاصله بین الکترون و پروتن پنجاه هزار برابر پروتن است، اگر یک برابر شود، از یک برابر کمتر شود، یک هزارم یک میلیونم، یک میلیاردم، بالاخره به جایی نخواهد رسید که اصلاً فاصله نباشد، زیرا اگر فاصله هرگز نباشد بین اجزاء ماده در اصل ترکیب، پس تغییر نیست، پس حرکت نیست، پس زمان نیست، پس ترکیب هم نیست. اصلاً معنای ترکیب همین است، معنای ترکیب یعنی ذات واحده به تمام معنی الکلمه نیست که «لَا جَوْفَ لَهُ» باشد، بلکه ذاتی است که تعدد کیانی دارد، حیثیت ترکیبی دارد و در حیثیت ترکیبی جوف ضروری است. این جوف که ضروری است، جوف مرئی لازم نیست، جوف غیرمرئی، ما می‌دانیم که خدا هست، نمی‌دانیم چیست. می‌دانیم جوف در ماده لازم است، اما تا اولین مرز وجودی ماده جوف چیست؟ مگر خود ماده را در آن مرز می‌فهمیم تا جوف ماده را در آن مرز بفهمیم؟

پس ماده تا یک حدی تلطیف‌بردار است. ماده آنچنان تلطیف‌بردار نیست که مجرد گردد، تبدیل نقیض به نقیض و آنچنان تلطیف‌بردار نیست که هم ماده باشد، هم جوف نداشته باشد، بلکه در بُعد سوم این مثلث سوم تلطیف، تلطیف‌بردار است. مقداری تلطیف‌بردار است که جوف مایی باشد، حرکت مایی باشد، تغییر مایی باشد و زمان مایی باشد. از هر بُعدی از این ابعاد این چهار زاویه اصل کینونت ماده باید جوف مایی در کار باشد که این جوف مایی که ما نمی‌فهمیم و می‌دانیم هست، در کار باشد، همین جوف مای محوری اصلی چهار زاویه کیان ماده است؛ ترکیب و بعد از ترکیب، حرکت و بعد از حرکت، تغییر، و بعد از تغییر، زمان، اینها را ما داریم.

به بحث قبلی برگردیم. قدرت به محال زمانی تعلق نمی‌گیرد و ما الله را، توحیدش را، رسالت را بعداً و معاد را و احکام را که نقطه اولای درخشان معرفتی ما اعتراف به وجود الله است، این را با عقل شناختیم. ما یک عقل مختلف داریم و یک عقل غیر مختلف داریم. ما با عقل غیر مختلف بحث می‌کنیم. ما با هر عاقلی، حتی

با هر شعورداری که عقل انسانی هم ندارد، مقدار مختصری درک دارد، در بعضی از مطالب موافق هستیم، هیچ اختلافی نداریم. انسان‌ها، اسب‌ها، شترها، کرم‌ها، سوسک‌ها، پشه‌ها، مورچه‌ها، اینها توافق دارند که اجتماع نقیضین محال است، ارتفاع نقیضین هم محال است. ما دو ضروری داریم: یک ضروری اولیه و یک ضروری ثانویه. ضرورت اولیه، استحاله اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین است. این بین است، همه می‌دانند. نمی‌شود کسی نداند، آجر هم اگر شعور دارد که دارد، آن هم می‌داند که «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» آن بحث دیگری است. این ضروری اول، ضروری دوم، اجتماع یا ارتفاعی است که با دقت و با تفکر برگشت می‌شود به اجتماع نقیضین یا ارتفاع نقیضین. بعضی دوها هستند که اجتماع و ارتفاع آنها بالفعل محال به نظر نمی‌رسد، چون نقیضین به نظر نمی‌رسند. اما اگر ما فکر کردیم، دقت کردیم و بررسی کردیم به این نتیجه خواهیم رسید که این دو با هم متناقض هستند. پس اجتماعشان مستحیل و ارتفاعشان هم مستحیل است.

پس ما دو ضروری داریم: یک ضروری اولیه و یک ضروری ثانویه. و اصولاً تمام معلومات ما که ضروریه نیستند برگشت به این معلوم ضروری می‌کنند. هیچ علم بتی نیست، هیچ باید و نباید بتی نیست، مگر آنکه انکارشان برگشت می‌شود به انکار استحاله اجتماع نقیضین یا ارتفاع نقیضین، مادامی که ارتفاع و اجتماع امکان داشته باشد، که نقیض بودن معلوم نباشد یا معلوم باشد نقیض نیست، اینجا آزاد است. هست، خواهد بود، می‌شود، شده، رفته، «ذره فی بقعة الإمكان». فقط یک نقطه تاریک است که روشن نمی‌شود و آن نقطه اجتماع نقیضین که بدانیم نقیضین است و ارتفاع همین نقیضین که بدانیم اینها نقیضین هستند. این آخرین مرحله است، کما اینکه* بالفعل علوم بشری همان‌طور که خودشان اعتراف دارند، تمام علوم برگشت می‌کند و برداشتی است از نیروی جاذبه عمومی، با اینکه نیروهای زیادی در عالم هست که بشر نرسیده است. از نظر بُعد عقلی اعتراف‌ها و تکذیب‌ها هم آنچه محور اصلی است و نقطه اصلی است از برای تکذیب یا تصدیق، استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین، عقل این را تصدیق می‌کند. جواز اجتماع یا ارتفاع نقیضین را که عقل تکذیب می‌کند، یکی را تصدیق می‌کند، استحاله را، یکی را تکذیب می‌کند، جواز را. جواز در هر بُعدی از ابعاد امکانی را تکذیب می‌کند، این مسلم است.

۱. اسراء، آیه ۴۴.

و ما چون بر محور ضرورت‌های عقلیه پذیرفته‌ایم یا باید بپذیریم خدا را و احکام خدا را، از این جهت اگر یک حکم عقلی، یک حکم غیر عقلی، حکم اصلی یا حکم فرعی از اسلام نقل کنند که بر خلاف این ضرورت عقل است، ما نمی‌پذیریم. اگر بر خلاف این ضرورت عقل باشد، هرگز قابل پذیرش نیست. بنابراین فرمایشی که فلاسفه ما فرمودند که «اعادة المعدوم ممّا امتنعا»^۱ مطلب خوبی است، گرچه ایراد دارد. کسانی که از این جمله «اعادة المعدوم ممّا امتنعا» خواستند استفاده کنند که معاد جسمانی محال است، بعضی این‌طور گفتند، نه، این درست نیست، موضوع را اشتباه کردند، اما اصل مطلب درست است «اعادة المعدوم ممّا امتنعا» موجودی بود، موجودش کردند، بعد معدوم شد و اعدامش کردند. بعد از اعدام همان را ایجاد کنیم، یعنی همان ظرف مکانی را، همان ظرف زمانی را، همان حالت را، همان خصوصیات را، مخصوصاً همان زمان را. چون زمان تصرّم است، آن قبلی رفت، دیگر برگشت نمی‌شود. این یک ساعت قبل برگشت بشود، نه، فردا مقارن با این زمان یک ساعت قبل و حالا خواهد بود، اما زمان گذشته را ایجاد کنند یعنی چه؟ البته ایجاد مثل درست است، مانند ساعت دوازده دیروز، امروز هم ساعت دوازده، بسم الله. ماده هم یک ماده است که تغیر ماده است، اما خود همان ساعت دوازده دیروز برگشت کند و ساعت دوازده امروز بشود، اجتماع نقیضین است، چرا؟ برای اینکه امروز با دیروز فرق دارد یا نه؟ امروز دیروز است؟ دیروز امروز است؟ امروز دیروز نیست، دیروز هم امروز نیست. پس اگر ساعت دوازده دیروز برگردد، امروز ساعت دوازده، یعنی امروز هم دیروز است و هم دیروز نیست. دیروز است؛ چون ساعت دوازده دیروز اعاده شده است. دیروز نیست؛ چون ساعت دوازده دیروز گذشت. پس این «اعادة المعدوم ممّا امتنعا» در این بُعد است، اما در معاد جسمانی که این‌طور نیست. آیات شریفه اعاده سه بُعد دارد، یعنی ما سه تصور داریم در اعاده یوم القيامة:

۱- اعاده روح، روح اعاده نمی‌شود، روح که اعدام نمی‌شود.

۲- اعاده مواد اجسام ما، این که هست، حالا خاک شده، سبزی شده، هر چیزی شده، مواد که هست. اینجا که اعاده نمی‌شود.

اگر اعاده در این دو بود که روح نابود شده بود، بعد همان روح ایجاد می‌شد «اعادة المعدوم ممّا امتنعا» به حساب اجتماع نقیضین یا ارتفاع نقیضین، اما آن

۱. شرح المنظومة، ج ۲، ص ۱۹۴.

روحي که از بدن جدا شد، نابود که نشد. اين بايد حساب شود. بعد در جهنم نهايتاً نابود مي‌شود، وليکن در بهشت نابود نمي‌شود. پس روح که هست، البته به روح حالت غشوه دست مي‌دهد. «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى»^۱ صعقه، روح فوت نمي‌شود، فوت روح نيست، بلکه بيهوشي روح است. اين در مورد روح، اما جسم. ذرات جسمي که بنا است در معاد، روح به آن ذرات جسمي برگردد، آن ذرات جسمي موجود است. «وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ»^۲ جواب: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»^۳ ارواح و اجساد شما در نظر شماها گم مي‌شود، در نظر ملك الموت گم نمي‌شود تا چه رسد خدا! در نظر ملك الموت که موکّل است از طرف خداوند که اين ارواح و اجساد را توفی کند «أَنْ يَأْخُذَ لِنَفْسِهِ وَافِيًا»^۴ اين روح را که از جسم مي‌گيرد، در تحت نظر و علم ملك الموت هست و اين جسم که روح از آن خارج مي‌شود، آن جسم برزخي تحت نظر او هست. زوائد جسمي که متعلق به من نيست يا جسم اصلي ديگران است يا جسم فرعي ديگران است و يا هيچ‌کدام و مربوط به جسم اصلي من نيست، اين هم معلوم است. اجزاء اصلي جسم من که درباب معاد ان شاء الله خواهد آمد. اجزاء اصلي جسم من که اين محور حيات يوم القيامه است، اجزاء اصلي در نظر ما گم مي‌شود، در نظر ملکوت الموت گم نمي‌شود، هر جای عالم برود، دريا برود، آسمان برود، زمين برود. پس چه اعاده شد؟ کسی بيابد بگويد که بله، اين هيکلي که من الان دارم، اين هيکل با مرگ و با جدا شدن اجزاء و خاک شدن، اين هيکل و اين صورت از بين رفت. يوم القيامه خداوند عين همين صورت را اعاده کند؟ اين حرف عوامي است، عين قابل اعاده نيست. مثل است، خلق الامثال است. قرآن هم مدام مي‌فرمايد خلق الامثال.

«عَلَىٰ أَنْ يُبَدَّلَ امْتَالِكُمْ وَنُنشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۵ تبديل امثال است، اين «نُبَدِّلَ امْتَالِكُمْ» مگر نبَدِّل دو مفعول ندارد؟ يعني «نبدلکم امثالکم» گم چيست؟ اين بدن هاست، اين اجزاء است. اين اجزاء که اول صورت انساني داشت، بعد صورت

۱. زمر، آيه ۶۸.

۲. سجده، آيه ۱۰.

۳. همان، آيه ۱۱.

۴. الکافي، ج ۵، ص ۱۵۹.

۵. واقعه، آيه ۶۱.

انسانی رفت، تراب شد، بعد «تُبَدِّلَ»، نفرمود «علیٰ أن تبدلکم أعیانکم» نمی‌شود، بلکه «علیٰ أن تبدلکم امثالکم» مثل اینکه این خاک را خشت کردند، بعد خراب کردند، بعد همان خاک را بدون کم و زیاد خشت کردند. آیا این صورت دوم خشت عین اولی است یا مثل اولی است؟ یا نه عین است، نه مثل است. سوم که غلط است. عین اول هم که غلط است، عین اول که صورت از بین رفت، بلکه مثل اول است.

در اینجا، محور تکلیف در ثواب و عقاب چیست؟ روح است که هست، جسم است که هست، چهره چطور؟ چهره چیست؟ اگر این دست انسان پا شود، پای انسان مغز شود، مغز انسان چشم شود، فرض می‌کنیم، آیا این پایی که قبلاً دست بوده و حالا پا است، جزای دست بودن را خواهد گرفت یا جزای پا بودن را؟ طبعاً دست بودن را. چون ماده محور است، چهره که محور نیست. چهره یک شکلی است که به این ماده وارد می‌شود. این شکل معذب نیست، چهره دست معذب نیست، چهره پا معذب است، اصل دست و پا معذب است، منتها همان چهره انسانی، تبدیل امثال است. «علیٰ أن تُبَدِّلَ أمثالکم» یعنی «علیٰ أن تُبَدِّلَکم أمثالکم» کم در اینجا اجزای جسمی است و به روح تبدیل نمی‌شود. روح که تبدیل نمی‌شود، بلکه جسم است که تبدیل می‌شود، چون این جسم حالت اولایش صورت انسانی بود، حالت بعدی‌اش خاک است و حالت سوم: «تُبَدِّلَکم أمثالکم» به مانند چهره قبل برمی‌گردد، نه به عین چهره قبل برمی‌گردد. آن هم مسائلی دارد که در بحث معاد خواهد آمد. پس اگر ما معاد قرآن را مطالعه کنیم، این اشکالات را ندارد.

«و قس علی ذلک فعلل و تفعلل» چون روز آخر است، این را عرض کنم که خوب بتوانید اتهامات را جواب بدهید. ما که در حوزه آمدیم و بر محور قرآن و سنت فکر می‌کنیم و دقت می‌کنیم، نباید بر خلاف آنچه از کتاب و سنت استفاده می‌کنیم، از کسی تبعیت کنیم. ما نباید منتظر بشویم که اجماع چه گفته، شهرت چه گفته، حتی علما چه فرمودند تا چه رسد عوام الناس چه گفتند، تا چه رسد آرای الوات گود زنبورک‌خانه مثلاً چیست! مطلب که این نیست. بنابراین بعضی از مطالب که از مسلمات تشیع است، دروغ بودنش مسلم است، بعضی از مطالب که از مسلمات تسنن است دروغ بودنش مسلم است. بعضی از مطالب که از مسلمات شیعه و سنی است، دروغ بودنش مسلم است. بعضی از مطالبی که خیال می‌کنند غلط است، راست بودنش مسلم است. ما که منتظر نماندیم که چه کسی چه می‌گوید، اصلاً او از کجا

می‌داند؟ اگر منتهی به حق است، کتاب حق موجود است، ما از کتاب حق استفاده می‌کنیم.

بعضی از نسبت‌ها است که به معصومین (ع) داده می‌شود که آدم روی عوامی و حماقت و روی بی‌شعوری، آن هم مقدسی، مقدس بی‌شعوری، بی‌شعور مقدس، مقدس اما بی‌شعور که «قَطَعَ ظَهْرِي اثْنَانِ عَالِمٌ مُتَهْتِكٌ وَ جَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ»^۱ می‌داند، اما متهتک است. «وَ جَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ» نمی‌داند، اما مقدس‌تر از علی می‌خواهد بشود! به علی شمشیر می‌کشد، چون قرآن بالا رفته است. علی که مجمع الثقلین است، علی که ثقل اکبر و ثقل اصغر است، علی که قرآن را بهتر از تو می‌فهمد و تفسیر می‌کند. این «جَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ» است.

این «جَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ» فقط لات‌ها نیستند، ما معمم‌ها، ما مریش‌ها، ما عرق‌چینی‌ها، ما شاپویی‌ها، احیاناً مطالبی است که تمام شیعه یماً بیداً از هم نقل کردند و قبول کردند. چون شیعه‌ها روی نادانی و بررسی نکردن و دقت نکردن و توجه نکردن، بازیابی نکردن، قبول کردند، پس اگر شما قبول نکنید، شیعه نیستید. اگر شیعه و سنی قبول دارند و شما قبول ندارید، شما که شیعه و سنی نیستید، مسلمان نیستید. این غلط است، این در بازارها غلط است، در خیابان‌ها غلط است، در چاله‌میدان‌ها هم غلط است! اگر کسی این حرف را بزند، بر خلاف عقل است، تا چه رسد در حوزه‌ای که محور کل حوزه‌های عالم است.

نسبت‌هایی به معصومین می‌دهند که هم ثقل اکبر را خراب می‌کنند و هم ثقل اصغر را، چون محال است. یا محال ذاتی است یا محال در مصلحت. بوق‌علی‌شاه‌ها راجع به بعضی بالا رفتند، همین‌طور بالا و بالا، تا حدی که من یادم هست در ظرف حدود ۴۷، ۴۸ سال پیش، یک کمالی نامی بود که عارف بود، می‌رفت منبر مسجد بزازها، من به آنجا می‌رفتم تا ببینم چه می‌گوید، این حرف‌ها را قبول نداشتم. خداوند از همان اول توفیق داد که بنای کارمان قرآنی باشد

یک روز راجع به معراج صحبت کرد، گفت محمد بالا رفت و بالا رفت، دیگر نشد، همان‌جا ایستاد. می‌خواست از خدا بگیرد، دید عجب! پای علی بالاست، محمد پایین است، علی بالاست. علی از خدا می‌گیرد به دست محمد می‌دهد. این بوق‌علی‌شاه این حرف احمقانه را می‌زند، چرا؟ علی را بالا ببرد، ولی محمد را زمین زد.

۱. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷۷.

می‌خواهد علی را بالا ببرد، ولی محمد را زمین زد. آیا علاقه زیاد به امیرالمؤمنین یعنی علاقه نسبت به پیغمبر کم بشود؟ علی که «أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ مُحَمَّدٍ»^۱ این بالاتر از محمد بشود یا علی جلوتر از محمد به معراج رفت؟ هم زماناً جلوتر رفت و هم مکاناً جلوتر بود. و حال آنکه نص آیات معراج در قرآن شخصی است، هیچ کس به معراج نرفت مگر محمد، فقط او معراج رفت، دیگری به معراج نرفت. اگر محمد (ص) معراج رفت و علی نرفت، یعنی علی دیگر علی نیست؟ علی، علی است، ولی در رتبه دوم است، او رتبه دوم است و او رتبه اول است.

یا فرض کنید در این روایاتی که حدیث قدسی است از خدا، روایت از امیرالمؤمنین، از امام حسن، از امام حسین، امام صادق، امام رضا، قبلاً گفتم، می‌خواهم سرجمع عرض کنم که می‌گویند دابة الارض علی است، من در تفسیر نوشتم که «اظن أن دابة الشیعیة و دابة الناصبیه التقطا» دو حیوان، یکی ناصبی و یکی شیعی، ناصبی شیطان و شیعی احمق با هم برخورد کردند. ناصبی به شیعه گفت: این «دَابَّةٌ مِنَ الْأَرْضِ» که «تُكَلِّمُهُمْ» حرف می‌زند، اگر حیوان حرف بزند که معجزه است، پس این باید آقایت علی باشد، گفت: بله، همین‌طور است.

- [سؤال]

- جواب دارد. اگر لفظ دابه را بگویند هر جنبه‌ای، بسم الله. اما اگر بگویند آقای خمینی چه بود؟ حیوانی بود، این درست است؟ دابه حیوان است دیگر، ولی حیوان نسبت به همه موجودات شامل است، بسم الله. در تعبیری که ما می‌کنیم و آنجا شامل است، بسم الله، اما اگر بگوییم حضرت رسول الله (ص) که بود؟ دابه‌ای بود! چه شد؟ اینکه اصلاً ارتداد است، بدتر از ارتداد است. خدا بلد نیست بگوید که... خدا که به مؤمنین می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، حتی به شراب‌خوار می‌گوید آمنوا، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى»^۲ به او می‌گوید آمنوا، آن وقت به علی می‌گوید دابه^۳ «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ»^۳ روایت، در تفاسیر، در المیزان، در نور الثقلین، در تفاسیر سنی، البته در تفاسیر سنی کمتر دارد. من یک روایت از در المنثور نقل

۱. الکافی، ج ۱، ص ۹۰.

۲. نساء، آیه ۴۳.

۳. نمل، آیه ۸۲.

می‌کنم. در در المنثور دارد که امیرالمؤمنین داشتند راه می‌رفتند، یکی از اشخاصی که با حضرت میانه چندان هم نداشت، ولی گفت: «السلام علیک یا دابة الأرض»، چرا؟ به خاطر اینکه شیعه‌ها درست کردند، دوستی خاله خرسه. حضرت فرمود: «أنا لست بدابة الأرض، لدابة الأرض زغب و ذنب» مو دارد، دم دارد، پنجه دارد. من که اینها را ندارم. امیرالمؤمنین مسخره کرد که این شیعه‌های احمق همین‌طور روایت جعل کردند که امیرالمؤمنین دابه است. اگر شیعه شعور داشته باشد، باید به آن ناصبی بگوید، حیوان در بُعد حیوانیت اگر مثل انسان حرف بزند معجزه است، اگر حیوان باشد، علی که حیوان نیست، علی که دابه نیست. اما انسان، بچه دو ساله هم حرف می‌زند! انسان در آن آغاز سخنگویی‌اش، اگر حرف بزند، معجزه است؟ پس چرا قاطی کردید؟

- [سؤال]

- حیوان است، ولی انسان که نیست.

مطلب دیگر رد الشمس است، که این رد الشمس را لات‌های گود زنبورک‌خانه علم کردند و تشکیلات مسجد امام رضا را به هم زدند. فقط آنها نیستند، اینها خر هستند و نمی‌فهمند. یک عده افراد خرت‌تر از خر معمم و مریش اینها را وادار کردند و الا مگر امکان دارد به درس امثله کسی حمله کند و دویست نفر طلبه را که از بیست جای عالم جمع شدند اینطور مسخره کند؟ نه این پشتوانه خیریت‌هاست، که چه؟ رد الشمس را علامه مجلسی در بحار دارد که چنین و چنان، بیابید تحلیل کنیم. این رد الشمس یا دابة الارض یا غیره، شما می‌خواهید مقام علی بالا باشد، علی کره زمین را هم خدا اراده کند نابود می‌کند، مطلبی نیست، رد الكرة الارض، رد العالم. ولی چیزی که محال نباشد، این هم محال است و هم خلاف عدالت است، اگر هم محال نبود. اگر محال نباشد، خلاف عدالت است. اما محال است، هم خلاف عصمت است، هم خلاف عدالت است، هم مستحیل است، هم به خدا نسبت غلط دادید، هم به پیغمبر نسبت غلط دادید، هم به علی نسبت غلط دادید. این رد الشمس دو احتمال دارد، محور مطلب اینکه روایتی که نقل می‌کنند امیرالمؤمنین نشسته بودند، نماز ظهر را خوانده بودند، پیغمبر بزرگوار هم نماز ظهر را خوانده بودند، پیغمبر بزرگوار سرشان روی زانو امیرالمؤمنین بود و خوابشان برد، وقت نماز عصر شد، حالا فضیلت یا هر چه، علی (ع) پیغمبر (ص) را بیدار نکرد برای اینکه احترام کرده باشد، نکرد و نکرد

تا خورشید غروب کرد. خورشید که غروب کرد، پیغمبر بیدار شد، هر دو نماز عصر را خوانده، خدا هم خورشید را برگرداند به خاطر علی، محمد بیکاره است! به خاطر علی برگرداند.

می‌گوییم اولاً این کار عمدی است، عمداً برای خاطر احترام به پیغمبر، احترام خدا را رها کرد. وانگهی، مگر احترام پیغمبر در ترک احترام خداست؟ مگر پیغمبر اصلاً می‌تواند راضی باشد؟ احترام پیغمبر در ترک احترام خداست؟ نماز را عمداً با چشم باز ترک کرد. در بعضی روایات دارد یک زمینی بود که در آن زمین نمی‌شد نماز خواند، چون این زمین، خیلی زمین بدی بود، زمین نم‌زار، زمین شوره‌زار. از نظر فقه شیعه و سنی زمین در نم‌زار نمی‌شود نماز خواند، «لا تدرک الصلاة بحال»، اگر انسان فاقد الطهورین هم باشد، در دریا افتاده باشد و دارد غرق می‌شود، باید با یک الله اکبر نماز بخواند، نماز به هیچ‌وجه... مگر حائض باشد، آن کسی که حدیث را نقل کرده است، خودش حائض است! نمی‌شود که علی حائض باشد، نمی‌شود نفساء باشد. این اولاً در بُعد شرعی درست نیست، بر خلاف عصمت که هیچ، برخلاف عدالت که هیچ، بر خلاف مؤمن بودن است، مرحله سوم است. معصوم که معلوم، عادل که معلوم، اگر کسی عادل باشد، ما نوعاً عادل نیستیم. کسی که عادل نیست، اما نماز می‌خواند، فاسق مطلق که نیست، کسی که عادل نیست پشت سرش نماز نمی‌شود خواند، اما نماز می‌خواند، عمداً نماز را ترک کند، این فقط مادون عادل است؟ نه. از فاسق‌های معمولی هم فاسق‌تر است. شما علی را از فاسق‌های معمولی هم فاسق‌تر کردید در اینکه ایشان نماز عصر را ترک کرد با چشم باز، به احترام رسول الله (ص).

اینجا دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه این خورشید غروب کرد و رد شد، یکی رد شمس است از غروبش، رد اصلی، یکی رد شمس است که خورشید غروب نکرده بود، ابر جلویش را گرفته بود، چون ابر جلویش را گرفته بود و نزدیک‌های غروب بود، مقداری هم به غروب داشتیم، فرض کنید وقت فضیلت هم بود، آن وقت‌ها ساعت هم که نبود، همه اینها را حساب کنید. خورشید طرف مغرب بود، ابر جلویش را طوری گرفته بود در مدینه که علی فکر کرد خورشید غروب کرده است. هیچ حمالی چنین فکری می‌کند؟ کسی که کور نیست و چشم دارد، اگر ابر جلوی خورشید را بگیرد، خود خورشید پیدا نیست، ولی پیداست نور کجاست. اینکه نور از کجا می‌آید، پیداست. حالا فرض کنید، این را هم لای سبیل می‌گذاریم که واقعاً خورشید غروب

نکرده بود، بلکه ابر جلوی خورشید را گرفت، خداوند شمس را رد کرد، یعنی خورشید را از ابر برگرداند، ابر کنار رفت، خورشید پیدا شد. خورشید برگشت نکرد، خورشید راه خودش را داشت می‌رفت، منتها در راه برخورد کرد به ابر، ابر جلوی او را گرفت، خیال می‌شد که غروب شده، این خیال برطرف شد که رد الشمس شد عن السحاب. اینها را ندارد، ولی احتمال می‌دهیم. رد الشمس شد عن السحاب و رد السحاب عن الشمس شد، با لای سبیل گذاشتن تمام مطالبی که عرض کردیم و باید عرض کنیم، در اینجا چه شد؟ اینجا معجزه‌ای رخ داده؟ یعنی ابر از جلوی خورشید کنار برود، این معجزه است؟ پس در اروپا این معجزه مرتب می‌شود. در اروپا، در آمریکا، در هر رقااص خانه‌ای، در هر فضایی، بعضی وقتها ابر جلوی خورشید است و بعضی وقتها نیست، این چه معجزه‌ای است؟ آن مطلب را من تکرار نمی‌کنم، چون این مطلب در همه مراحل هست که ولو کان خورشید غروب نکرده است، هنوز باقی مانده است، اما ابر جلوی او را گرفت و خیال شد، فرض کنید علی (ع) خیال کرد که در اینجا خورشید غروب کرده است. چرا علی نماز را تأخیر انداخت تا به این خیال بیاید که خورشید غروب کرده باشد؟ این فقط خلاف عصمت نیست، بلکه خلاف عدالت است. این در احتمال اول.

- [سؤال]

- بله، واضح است، از ضروریات است.

دوم: دوم که به آن اصرار دارند، آنهایی که حمق تشیع‌شان زیادتر است و تشیع احمقانه‌شان بیشتر است اصرار دارند که نخیر، این از معجزات بینه امیرالمؤمنین است که اصلاً خورشید... اینجا مغرب است و اینجا مشرق است، خورشید رفت مغرب، پایین هم رفت، غروب هم کرد، بعد خدا برای خاطر علی خورشید را برگرداند. چند سؤال داریم: اول، آیا خدا معجزه انجام می‌دهد به خاطر گناه یا به خاطر ثواب؟ علی ثواب کرد یا گناه کرد؟ علی آنها، علی ما نه، علی آن احمق‌ها که این را جعل کردند، درست کردند و تواتر و تزاحم درست کردند، آیا این علی که نماز را عمداً ترک کرد که پیغمبر را بیدار نکرد که نماز عصر را نخواند، که قبل از غروب آن را انجام نداد، گناه کرد یا ثواب کرد؟ بدترین گناه است، خدا برای بدترین گناه هم او را ناز کرد، هم بخشید، هم خدا بدهکار شد. چون یک مرتبه کسی گناه می‌کند و او را می‌بخشند. [...] گناه می‌کند، زنا کرده، می‌گویند: جناب‌عالی یک نکاح واجب کردید،

ثواب نکاح واجب را جای زنا می‌گذارند! شما به شرع اسلام چه نسبت می‌دهید؟ و شیعه را چطور دارید شما لجن مال می‌کنید که ما در تمام ابعاد حساب کنیم، غلط است.

آیا خداوند این خورشید را بر فرض محال، بعد عرض می‌کنیم، چون دو استحاله است که بعد عرض می‌کنیم، بر فرض محال خداوند خورشید را برگرداند، برای چه بود؟ برای اثبات نبوت پیغمبر بود؟ بحث این حرف‌ها نیست، برای اینکه علی نماز را عمداً ترک کرد در قبل از غروب، این نماز را در قبل از غروب بخواند. نمی‌آیند بارک الله بگویند به کسی که گناه کرده است، هر قدر مقام آدم بالاتر باشد، گناهش بدتر است، مگر این طور نیست؟ «إنما یداق الله العباد فی الحساب یوم القیامة علی قدر عقولهم»^۱ اگر معاذ الله یک مرجع تقلید عرق بخورد، گناهش بیشتر است یا لات زنبورک‌خانه؟ کاملاً مشخص است. اگر معاذ الله علی نماز را عمداً ترک کرد که هم اهانت به خداست، هم اهانت به رسول الله است. یا محمد، به احترام شما بیدارت نمی‌کنم! اهانت به خداست، به احترام رسالت من معصیت می‌کنم! این بدترین گناهان است. خداوند برای بدترین گناهان علی شما، علی ما که معصوم است، ما خاک پای او هستیم. خداوند بر فرض محال برای گناه بزرگ سرآمد گناهان علی شما معجزه کرد، خورشید برگشت. آن هم برای علی، نه برای محمد. در این زمینه محمد بی‌گناه بود، علی گناهکار بود، چطور برای محمد بی‌گناه برنگشت؟ چرا برای علی گناهکار برگشت؟ چرا برای هر دو برنگشت؟ چرا هر دو را یکی نکرد؟ پ

عرض کردیم: «اعادة المعدوم ممن امتنعا». مگر در قرآن ندارد: «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا»؟ یکی دارد: «وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ»^۳ دو آیه داریم: «قَبْلَ الْغُرُوبِ»، «قَبْلَ غُرُوبِهَا». قبل الغروب شمس باید نماز عصر را خواند، حالا اگر در ۲۴ ساعت سه مرتبه شمس طلوع و غروب کرد، نماز عصر چند مرتبه لازم است؟ سه مرتبه. یک مسئله‌ای را با یکی از فقهای قم بحث می‌کردیم، خیلی هم بزرگوار است، به او هم علاقه دارم، ولی چون حدیثی و سنتی است... در این مجلسی که بودیم سؤال شد که اگر کسی نماز صبحش را خوانده، در افقی که هست، بعد سوار هواپیما شد و رفت جایی که قبل از طلوع فجر شد، بعد طلوع فجر شد، آیا باید مجدد نماز صبح بخواند

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، ج ۷، ص ۴۲؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۲. طه، آیه ۱۳۰.

۳. ق، آیه ۳۹.

یا نه؟ من گفتم بله، به دلیل آیه شریفه و آیات متعددی. «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا»^۱ این برای اولش است، آخرش هم «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ». پس بین «قُرْآنَ الْفَجْرِ» و «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» خدا نمازی را مقرر کرده، نگفته در ۲۴ ساعت یک مرتبه، این را که نگفت. دو مرتبه، سه مرتبه. کشش اسلام إلى یوم القیامه است، هر قدر هم علم بالا برود. پس این باید نماز صبح را دوباره بخواند. ایشان گفت: بله. گناه بزرگ ما این است که قرآنی هستیم دیگر. گفت: بله، فقها این طور نمی گویند، گفتم: بله، سفها این طور نمی گویند، نه اینکه فقها این طور نمی گویند. این گذشت، رفتم منزل، در صفائیه بودم من، بلافاصله بعد از چند دقیقه تلفن شد. گفت آقا، معذرت می خواهم، خیلی بیخشید، اشتباه شد. گفتم چطور؟ گفت: به خاطر اینکه به حدیثی برخورد کردم، حدیث گفت دوباره بخوان. گفتم: بدبخت فلک زده دیوانه! من آیه خواندم، قبول نکردی، تو به حدیث تمسک کردی؟

در این جریان رد الشمس، آیا این «قَبْلَ غُرُوبِهَا» خودش اعاده شد؟ زمان اعاده شد؟ این محال است، بحث ما در این است که تعلق قدرت به محال، محال است. آیا امکان دارد قدرت تعلق بگیرد به محال، اعاده المعدوم است دیگر. این خورشید الآن غروب کرد، یعنی زمان های قبل سپری شد، خود زمان های قبل از بین رفت. این آنات که نماند، چون سه حالت دارد: این آنات قبل مانده که تناقض است، آنات قبل و آنات بعد و آنات فعل با هم جمع بشود، تناقض است، تناقض مثلث. یا آنات قبل رفته، اگر آنات قبل رفته، بعد آن دیگر و دیگر و دیگری می آید، چه خورشید برگردد و چه برنگردد، باز آنات دنبال هم می آید دیگر. این قدر ما آنات داریم، در اینجا خورشید غروب کرد، بعد برگشت. این آناتِ دوبله شد، یعنی آنات قبلی از بین رفت، آنات بعدی آمد، آنات قبلی که اعاده نمی شود. شما که نسبت رد الشمس می دهید، ملتزم این محال هم هستید که خداوند این زمان قبلی را، خود زمان قبلی را اعاده کرد تا علی نمازش را بخواند، خود زمان قبلی که قابل اعاده نیست، بلکه این طوری تکلیف دوبله شد. ما نمی گوییم محال است، ما می گوییم که خداوند کاری کرد که این خورشید برگردد، خورشید برگردد، طوری [این کار را] کرد که [نظم] این سیاره به هم نخورد، نابود نشود، قیامت نشود. فرض کنید این کار را کرد، اما اینجا شما می خواهید یک مطلب شرعی به عنوان اعجاز ثابت کنید برای امیرالمؤمنین (ع)، این

۱. اسراء، آیه ۷۸.

مطلب شرعی ثابت نمی‌شود، بلکه مطلب شرعی اثبات می‌شود، هم در بُعد عصمت و عدالت، بعد در بُعد ایمان که پایین‌تر از عدالت هم باشد و هم در بُعد استحاله، این زمان که برنگشت، بلکه شمس برگشت. حالا که برگشت این برگشت شمس، «طلوع الشمس من مغربها» هست یا نه؟ قبل از طلوع شمس نماز می‌خواهد، علی باید نماز صبح بخواند! خواند؟

دوم: ظهر دیگر وقتی ندارد، چون به وسط سماء که نرسید، باز برمی‌گردد، وقتی برمی‌گردد «قَبْلَ غُرُوبِهَا» باید نماز عصر بخواند. نماز عصری که ظهرش را نخوانده، باید ظهر را مجدد بخواند و عصر را هم بخواند. پس اینجا سه نماز لازم است:

۱- نماز عصری را که نخوانده بود و قضا شد، بعداً که این غروب شمس گذشت، باید قضا کند.

۲- نماز عصری هم در عصر دوم باید بخواند.

۳- قبل از هر نماز عصری، نماز ظهری هست، سه نماز باید بخواند.

این قضیه خیلی بالا رفت، شما چه دارید می‌گویید؟ چرا اینها نوشخوار دیگران را می‌کنند؟ من نظرم هست که بعضی از بزرگان علما که قائل به حركة الارض یا کروییت ارض شدند، اعدام شدند. من خودم نمونه‌اش را یادم است، در مکه مکرمه که مشرف بودم. این شیخ عبدالله بن حمید، در جریاناتی به ما اجازه داد درس بدهیم، او خیال کرد ما سنی هستیم، یا نه شیعه نه سنی. ما رفتیم منبرکی گذاشتیم و شروع کردیم به درس گفتن سوره توحید، شب دوم و سوم بود، مطلب به اینجا رسید که این زمین ما به دلیل آیاتی از قرآن که علم هم دنباله‌رو همین مطلب است، این زمین کروی است یا بیضوی است یا کروی. وقتی این را گفتم چند شیخ آمدند ایستادند، نگاه می‌کنند، نگذاشتند بحث ما تمام بشود. یکی از آنها بالا رفت و شروع کرد با آخرین قدرت، فریاد کشید: «أیها المسلمون! لقد تهدمت الکعبة، لقد انهدم الاسلام» چه شد؟ این آقا می‌گوید زمین کروی است، حالا چرا؟ برای اینکه شیخ بن بازی هست، هنوز هم هست. خیلی احمق است البته، از آن احمق‌های بی‌نظیر در عالم است. البته شیخ عبدالله بن حمید شعور داشت، او خوب بود. اما شیخ بن باز ماشاءالله خیلی بی‌شعور تشریف دارند. او یک کتابی نوشته فی باب سکون الارض، سکون ارض را اثبات کرده است. «و من قائل بحركة الارض و هو مرتد عن الاسلام» آنجا یک جوئی برای ما درست کردند که اصلاً ما را بکشند، بعد خدا خواست که شیخ عبدالله بن حمید به جان ما رسید. وقتی که جو، جو جهالت باشد، جو

بی شعوری حساب نکردن باشد، جو نادانی باشد، بگذارید به اینجا برسد. فرض کنید
به اینجا هم نرسد، ما را هم بکشند، اما ما بیاییم تقيه کنیم؟ تقيه کنیم و مثل
الاغهایی بشویم که هیچ وقت مرجع کتابی ندارند...